

خواند. روح سعدی نیز، بیاد دوران گذشته، زمزمه عشق
سرداده بود. میگفت:

«دل عاشق بازبان پنهانی همه اشیاء جهان
آشناست. دنیا پراز نغمه‌ها و آهنگهای سحرآمیز عشق است.
هرجا که شور و جنبشی است، عشقی است. هرجا که
حرکتی است مستی عاشقانه‌ای هست.»

گوش بنغمه سرائی بلبلان فرا داد و گیسوان خود
را که بسپیدی برف درآمده بودند میان گل‌های سرخ‌پنهان
کرد. عطر هوس را با مشام جان بوئید و در سرمستی این
عطر وهوس دیده برهم نهاد و آنگاه سرتاسر جهان را،
چون رؤیائی که در بستر خواب بسراغ خفته‌ای آید، در
برابر روح خویش یافت.

رودخانه‌های آرام و پهناور هندوستان را دید
که امواج آنها آرام آرام برهم می‌غلطید و رویشان را
گل‌های مقدس نیلوفر پوشانیده بود.

فیل‌های تنومند و موقر را دید که در میان
جنگلهای تاریک و انبوه باندیشه فرو رفته‌اند. دوشیزگان
طناز و خوش قد و بالای دهلی را دید که گیسوان سیاهشان
را با نیلوفر های قرمز آراسته و جامه‌هایی از حریر
ارغوانی برتن کرده‌اند و با قدمهای موزون و دلربای خود
در کاخهای مرمرین می‌خرامند. دشتها و بیابانهای پر
طوفان توران زمین را دید که گردبادهایی سهمگین آنها
را جولانگاه خود قرار داده‌اند.

صحرا های خشك و سوزان را دید که در آن
اسبان تازی بدنبال شیران تندرو و خشمگین میدوند و

عقaban بال گشوده بر بالای سر آنها در پروازند .
 کاروان زائرین را دید که در برابر دروازه‌های
 مکه بزانو درآمده و در پیشگاه کردگار بمناجات و ستایش
 پرداخته‌اند . سحرها و معجزه‌های مصر قدیم و آبگینه
 دریا‌های لاجوردین متلاطم را دید . سپس دختران ماه‌پیکر
 و مخملین بدن شامی را با تن‌های مرمرین درخشان دید
 که بازوان چون بلور خویش را بسان حلقه انگشتری بدور
 گردن سعدی جوان حلقه کرده‌اند .

ناگهان رشته دلپذیر و خوش‌رنگ رؤیاهای دراز
 گسیخت و سعدی دیده بگشود . با خود گفت :

– دریغا که عمر صد ساله‌ام چون خوابی يك‌شبه
 گذشت . در طول دقیقه‌ای ، همچو پرنده‌ای سبکبال ، پرزد
 رفت و باز نگشت . چه رؤیائی که در آن‌شما ، ای داستانهای
 شیرین ، ای بلبلان نغمه پرداز ، ای گل‌های نوشکفته ، همه‌جا
 همراه بودید ، همه‌جا چون سایه‌ای بدنالم می‌آمدید ، و
 شما نیز ، ای دوشیزگان ماه‌روی بلورین بدن ، ای خواهران
 زیبای گلها و غنچه‌ها ، شما نیز با آنها بودید .

آفتاب سراز پس دیوار بوستان نیلگون آسمان
 بدر آورد . گلها و بوته‌ها ، سنگها و خاکها در زیر انوار
 زربخش بدرخشش درآمدند ، زیرا شب بر روی همه آنها
 گردی از یاقوت پاشیده بود . سعدی با نگاهی عمیق و
 کنجکاوانه به پیرامون خویش نگریست . سراپرده کبود
 آسمان را دید که در زیر آن پرنندگان سبکبال ، غرق در
 غباری زرین ، در پرواز و بازی بودند . با شگفتی فراوان
 گفت :

– آری ، دنیا سراسر اعجازی بی‌پایان است .
داستانی شیرین است که تمام نمیشود . هرروز مثل روز
پیش بدان مینگرم ، وهرروز چنان می‌پندارم که این بار
نخستین است که آنرا می‌بینم . همیشه عادی و همیشه عجیب
است . هم یکنواخت و هم نو ، هم کهنسال و هم تازه‌است .
زیبائیهای نامحدود و نعمتهایش فزون از حد پنداراست .
سعدی بار دیگر بدقت دنیا ، بدین بازی سحر –
آسای طبیعت نظر دوخت . دوقمری کوچک را دید که با
پاهای لطیف و قرمز خود در روی چمنزار سرسبز
میخرامیدند و بشیرینی در گوش هم زمزمه میکردند .
دوباره باخود گفت :

– شگفتا ! گوئی دنیا همه اجزاء خود بنیروی
عصای موسی جادو شده . گوئی هرچه هست بصورت
افسانه‌ای و رؤیای دلفریبی درآمده است . زمانه بتندی
میگذرد ، همه چیز را بسوی پیری و فنا میبرد و شکل و نوع
هرچیز را عوض میکند . ولی این چه نیروئی است که بار
دیگر طبیعت مرده را زنده میکند ؟ بار دیگر دیدگان دنیای
خفته را میگشاید ؟ بار دیگر این بساط سحرآمیز را فرا
روی ما می‌گستراند ، و این اعجاز ناگفتنی را بنظر ما
میآورد ؟

کیست که آهورا و امیدارد تا دلی سوزان و آتشین
از صخره‌های کوهساران بالا رود و شاخهای زیبای خود را
به تخته سنگ‌ها بساید و بشکند ؟

کیست که گل را و امیدارد تازره زمردین خویش
را برکنار زند و اندام برهنه‌اش را از آن میان بهمه بنمایاند

و عطر هوس انگیزش را بر اطراف پیرا کند؟
کیست که بشر را با این ترکیب جسم و روح و
شکل، از عالمی مجهول بدین جهان خاکی می آورد تاوی
رنج ببرد و بنالد؟ سوزندگی آتش آرزو را حس کند و
باز هرگز در طلب و آرزوی مرگ برنخیزد؟ ای عشق،
ای نیروی نیروها، ای قدرت شکست ناپذیر، ای ستمگر
نوازنده، دیری است که ترا میشناسم، اما دریغا که با این
همه به راز پنهان وجود تو پی نبرده ام. دریغا که ترا با این
همه شناسائی، نشناخته ام!

آنوقت بود که سعدی، بنیروی آن قدرت خدائی
که در روح خود داشت، احساس کرد که این بهار آخرین
بهار عمر اوست. آخرین بهار سعدی است!

شاعر سالخورده، غرق در اندیشه بود که در باغچه
گشوده شد و «نزهت» دلباخته شیرازی سعدی، که جامه
حریر سپیدی بر تن بلورین داشت بدرون آمد.

وی گاه بگاه بزیرارت شاعر پیر می آمد. چه شبهای
دراز سعدی که با آتش و نور، در کنار لبان شراب آلوده
و بازوان سیمین و نوازشگر نزهت بصبح رسیده بود! چه
درازی شامگاهان یلدا که با حضور نزهت زیبا از ساعتی
نیز کوتاه و کوتاهتر شده بود! سعدی، همچنان مهر او را
در دل جوان خود نگاهداشته بود. همچنان در قلب زنده و
با نشاطش که گرمی عشق و هوس دوران جوانی در آن
برجای مانده بود، این دختر زیبای شیراز را دوست داشت
و نامش را با حروف زرین در گلستان جاودانی خود ثبت
کرده بود.

نزهت که دسته گل زیبائی در دست داشت بسعدی نزدیک شد و با صدائی شیرین که بوی گل میداد بوی سلام گفت . اما سعدی را بسی افسرده و اندوهگین یافت . گوش فرا داد و از میان دولب بیرنگ او ناله‌ای تلخ شنید .
پرسید :

– ای نیکبخت ترین مردم روی زمین ، چرا چنین رنجیده خاطری ؟ چرا آزرده‌ای و مینالی ؟
سعدی خاموش بود ، گوئی مهری بردولب نغمه سرای او زده بودند . نزهت دوباره گفت :

– سعدیا ! من شیفته غم و نومیدی توام ، زیرا غم تو غم ساده و سطحی دیگران نیست . غمی پرمعنی و حکیمانه است . مگر تو خود با کلمات آسمانی خویش نگفته‌ای که تا زخمی بر صدف ننشیند از دل آن مروارید برنمی‌آید ؟ مگر نگفته‌ای که کندر وقتی بوی خوش میپراکند که خود بسوزد و خاکستر شود ؟

سعدی لبخندی بافسردگی زد و با مهر فراوان به نزهت نگریست ، اما سخنی نگفت . اینبار نزهت گفت :
– برایت از باغچه خود گل‌هائی معطر و زیبا ارمغان آورده‌ام .

آنگاه همه گل‌هائی را که در بغل داشت بر سر و روی شاعر سالخورده ریخت و او را غرق در گل کرد ، سپس با سرانگشتان ظریف و گلگونش پیشانی پرچین شاعر نوازش داد . سعدی بدو گفت :

– ای دختر بهشتی ! گل‌هائی که تو بمن نثار میکنی ، زیباترین و عطرافشان ترین گل‌های روی زمینند . همه

گلها میبیزموند ، اما گلی که تو با این صفا بمن ارمغان دهی
همیشه تازه و شاداب خواهد ماند :

نزهد با صدای پرموج و لطیف خود کلام دیرین
شاعر را تکرار کرد . بدو گفت :

– آری ، سعدی یا ! « برای چه وقت بوئیدن گل ،
بفکر ناپایداری طراوت آن باشیم ؟ اگر یادگار عطر آنرا
در خاطر نگاه داریم ، خیلی آسانتر از یاد میبریم که دیر
زمانی است این گل پژمرده شده است . »

این بگفت و در برابر شاعر بزانو درآمد و بازلفان
پرچین و شکن و خیال پرورش ، سروروی سعدی را نوازش
داد . نسیمی ملایم وزید و از روی گلها باغ گذشت ، و
بالهای لطیفش را که گوئی رنگین کمانی سحرآمیز بود
بر گونه‌های سعدی سائید . بالهای زیبای سیمرغ بود که در
آن لحظه که سعدی با سرانگشتان لرزان خود طره‌های
گیسوان خیال‌انگیز این زیبای شیرازی را از هم میگذرد
پیرواز آمده بود .

آنوقت سعدی سر برداشت و نگاهی پراز عمق
معنی بدنای سحرانگیز افسانه‌ای و نگاهی دیگر بماهروی
شیرازی افکند ، و گرمی قطره اشکی را در دل سالخورده
خویش احساس کرد . دست ظریف دختر جوان را در دست
خود گرفت و بر روی قلب گریانش گذاشت و بوسه‌ای گرم
از آن در ربود ، سپس بدو گفت :

– این آخرین کلمات مرا ، با انگشتان ظریف و
زنبق آسای خودت در آخرین صفحه « گلستان » من بنویس :
« بی اراده دنیا می‌آئیم ، با حیرت زندگی میکنیم ، و با
حسرت می‌میریم ! ... »

فہرست

بهترین اشعار امریکائی

صفحه	مقدمه
۳۷۷۵	نظر کلی به شعر امریکائی ، از آغاز تا با امروز
	متن
۳۷۹۲	ویلیام برانت
۳۷۹۲	به یک مرغابی
۳۷۹۴	سرانجام
	فیلیپ فرنو
۳۷۹۸	پیچ وحشی
۳۸۰۰	نامه منظوم
	راف ولدوامرسن
۳۸۰۳	سرود کونکورد
۳۸۰۵	همه چیز را به عشق بده
۳۸۰۷	سرنوشت
۳۸۰۹	رودورا
۳۸۱۱	تاریخ
	هنری ودزورث لانگفلو
۳۸۱۲	روز پایان رسیده
۳۸۱۵	آهنگر دهکده
۳۸۱۷	جوانی از دست رفته
	جان گرین لیف ویتیر
۳۸۲۱	پسر بچه پا برهنه
	ادگار آبنیو
۳۸۲۶	کلاغ
۳۸۳۲	رؤیا ها

۳۸۳۴ به هلن

جیمز راسل لاول

۳۸۳۵ برف اول

۳۸۳۸ شکوه گلها

۳۸۴۰ بیاد لانگ فلو

ولت ویتمن

۳۸۴۲ دور از گهواره ای که پیوسته در حرکت است

۳۸۵۳ وقتی که آخرین یاس ها در صحن حیاط بشکفند

۳۸۵۷ نغمه ای برای جنگل ردوود

امیلی دیکینسن

۳۸۵۹ موفقیت

۳۸۶۰ پرندۀ امید

۳۸۶۱ صد سال دیگر

۳۸۶۲ سرگردان

۳۸۶۳ رنج و غم

ادوارد سیل

۳۸۶۴ پنج زندگی

ادوین مارکهام

۳۸۶۸ بیل زن

سام ولتر فوس

۳۸۷۱ خانه کنار جاده

رابرت فراست

۳۸۷۴ راه نرفته

۳۸۷۶ چراگاه

۳۸۷۷ آتش و یخ

کارل سند برگ

۳۸۷۸ گور سرد

۳۸۸۰ علف

۳۸۸۱ زندگانی بشر

وچل لیندسی

۳۸۸۴ عقابی که فراموش شده

ادوین آرلینگتن رایبسن

۳۸۸۶ برای یک خانم مرده

۳۸۸۸ می نیور چیوی

رایینس جفرز

- چشم ۳۸۹۰
نوید آرامش ۳۸۹۲
شاهین زخم خورده ۳۸۹۴

استفن وینسنت بنت

- اسامی امریکائی ۳۸۹۶

ادناس وینسنت ملی

- کدام لبها را بوسیدم ؟ ۳۸۹۸
مرثیه بی موسیقی ۳۹۰۰

آن برداستریت

- به شوهر عزیز و محبوب خودم ۳۹۰۲

ای. ای. کامینگز

- ای زمین بارور : ۳۹۰۴

ماریان مور

- معنی سالها ۳۹۰۵

الینور وایلی

- عقاب و موش کور ۳۹۰۶

جانزوری

- شکوۀ گلها ۳۹۰۸

ویلیام استیونس

- پیتر کینس در پشت پیانو ۳۹۱۰

شاعره‌ها

۳۹۱۷	چندکلمه درباره این کتاب	متن
۳۹۲۳	آفرودیتنه	متن
۳۹۲۴	بزم آسمانی	متن
۳۹۲۴	به آلكائوس	متن
۳۹۲۴	الهه عشق	متن
۳۹۲۴	ضیافت	متن
۳۹۲۵	عشق و آسایش	متن
۳۹۲۵	ماهتاب	متن
۳۹۲۵	رقص	متن
۳۹۲۵	بلوط	متن
۳۹۲۵	سیب	متن
۳۹۲۶	فراموش شده	متن
۳۹۲۶	دوشیزگی گمشده	متن
۳۹۲۷	آخر عشق بدیدارم آمد	سولپسیا
۳۹۳۰	نغمه‌ها	لویرلابه
۳۹۳۷	افسرده و نومید نغمه‌سرائی میکنم	مری استوارت
۳۹۳۹	گل‌های سعدی	
۳۹۴۰	با دل من چه کردی؟	مارسلین دبرو والموور

۳۹۴۱	از آنوقت مال تو بودم ...
۳۹۴۲	خاطره
۳۹۴۲	حسد
۳۹۴۳	جدائی عشاق
۳۹۴۴	نامهٔ يك زن
	دروسته هوسهف
۳۹۴۶	مرگ کاکلی
۳۹۴۷	پیام آخرین
	کاروئیناپاولوا
۳۹۴۹	عشق آخرین
	الیزابت براونینگ
۳۹۵۲	عشق همیشه زیباست
	شارلوت برانته
۳۹۶۰	غم دلم را دید
۳۹۶۱	نگران و خواهان
	امیلی برانته
۳۹۶۱	تنها نشستم
	آن برانته
۳۹۶۳	رؤیاها
۳۹۶۴	استغاثه
	کریستینا روستی
۳۹۶۵	عشق شمالی
۳۹۶۷	دختر خاله‌ام کاتیا
۳۹۶۸	نه ، جان
۳۹۷۰	هست ، و بود
۳۹۷۱	سرود
۳۹۷۱	آرزو
۳۹۷۱	جداشدگان
۳۹۷۲	جویبار لاله پوش
	کارمن سیلوا
۳۹۷۳	آمد و گذشت ...
۳۹۷۴	شبی خواب دیدم
	هلناو کارسکو
۳۹۷۶	عمر زیبایی

۳۹۷۶ نوشته
۳۹۷۷ جدائی

زنايدا گيبيوس

۳۹۷۹ عشق يکي است

شوشنيگ

۳۹۸۱ شب
۳۹۸۲ به بلبل
۳۹۸۳ ای دل ، گريه مکن

کنتس دونوآی

۳۹۸۵ بوسه
۳۹۸۶ پند
۳۹۸۶ Eva
۳۹۸۸ مستی
۳۹۹۰ اولین شب عشق
۳۹۹۱ Erôs
۳۹۹۱ تا وقتیکه بيدارم
۳۹۹۳ فقط از تو ميترسم
۳۹۹۳ کمی ديگر صبر کن
۳۹۹۵ بعد از لحظه بيخودی
۳۹۹۶ برو !
۳۹۹۷ راز زنان
۳۹۹۹ جوانی
۴۰۰۰ ای جوانان
۴۰۰۱ برای آن مينويسم

رنه ويوين

۴۰۰۳ شب را درازتر کن ...
۴۰۰۴ خاطرات

ماری نوئل

۴۰۰۶ ترانه كوچك
۴۰۰۶ وقتی که نزد من آمد
۴۰۰۸ انتظار

آنا آخمانووا

۴۰۱۱ چگونه فراموش کنم ؟
۴۰۱۱ شب بيداری
۴۰۱۲ من ودل

امیلی دیکینسن

ترانه‌ها ۴۰۱۴

ساروجینی نایدو

وقت گل ۴۰۱۶

دل من ۴۰۱۷

سرنوشت ۴۰۱۷

گل آشوکا ۴۰۱۸

گابریلا میسترال

اگر بمن بنگری ۴۰۱۹

دستت را بمن بده ۴۰۲۰

ترانه ۴۰۲۱

دستم را مفشار ۴۰۲۱

شرنک زندگی ۴۰۲۲

آواز گهواره ۴۰۲۲

شاعر ۴۰۲۳

دلیرا آوگوستینی

عشتهای من ۴۰۲۶

آتش ۴۰۲۸

خوانا ایبارورو

پیوند ناگسستی ۴۰۳۰

وعده‌گاه ۴۰۳۲

مدرن ۴۰۳۲

آلفونسینا استورنی

ای مرد ناچیز ۴۰۳۴

وقتی که عاشق هستم ۴۰۳۵

میراث گذشتگان ۴۰۳۶

اوراق زرين و بيايت جهان

صفحه	هنر
۴۰۴۱	اشيل در ميدان جنگ
۴۰۴۲	پريان دريائي
۴۰۴۵	سرود زمين
۴۰۴۷	سرود جنگ
۴۰۴۸	سرود انسان
۴۰۴۹	سرود عشق
۴۰۵۰	به خواب
۴۰۵۰	گفتار مسافر
۴۰۵۱	آواز پيري
۴۰۵۳	راز شب
۴۰۵۴	به الهه عشق
۴۰۵۵	به يك محبوبه
۴۰۵۶	وداع
۴۰۵۷	دلدار غايب
۴۰۵۹	دختر سرکش
۴۰۶۰	نيمه راه زندگي
۴۰۶۰	گوي
۴۰۶۱	شکار افکن
۴۰۶۲	زيبائي
۴۰۶۳	به يك دختر جوان
۴۰۶۳	وقتيکه شراب مينوشم

سوفوکل

سافو

آناکرون

۴۰۶۴ نیش عشق
۴۰۶۵ دم غنیمت شمار .

ملئاگروس

۴۰۶۷ به شمع
۴۰۶۸ به ستاره بامدادی
۴۰۶۸ پیمان
۴۰۶۸ گل گلها
۴۰۶۹ به شب
۴۰۶۹ نگاه
۴۰۷۰ برای گور دختری جوان
۴۰۷۰ حلقه گل
۴۰۷۱ بیاد محبوبه
۴۰۷۱ قطعه ای برای سنگ گور شاعر
۴۰۷۲ قطعه دیگری برای سنگ گور شاعر

جنگ یونانی

۴۰۷۳ مژده
۴۰۷۷ اسکپیادوس : دلدار سبزه رو
۴۰۷۷ دیوسکوریدوس : بوسه
۴۰۷۸ تیمونوس : خداحافظ
۴۰۷۸ توسیسوس : عشق
۴۰۷۸ دنیزبوس : دختر گلفروش
۴۰۷۹ تیموکلس : عمرزیبائی
۴۰۷۹ پالاداس : عطر
۴۰۷۹ پالاداس : رؤیای زندگی
۴۰۸۰ پالاداس : زندگی
۴۰۸۰ پالاداس : نیسنی
۴۰۸۱ آگاتیاس : بر روی سنگ يك گور
۴۰۸۱ آگاتیاس : بدبختی دختران
۴۰۸۱ ماسدونیسوس : بندر
۴۰۸۲ مناندروس : ازدواج
۴۰۸۲ مناندروس : مرگ

تیولوس

۴۰۸۵ قربانی
۴۰۸۶ غم دل
۴۰۸۶ جام باده
۴۰۸۷ در کنار کشتزارها و گلزارها
۴۰۹۰ در آستانه عشق

۴۰۹۱	زندگی کنیم	هوراس
۴۰۹۲	پیمان زنان	
۴۰۹۲	جاذبه یار	
۴۰۹۳	ملکه دل	
۴۰۹۴	معشوقه ناسازگار	
۴۰۹۵	روزگار گذران	
۴۰۹۷	بزم اسکندر	در ایدن
۴۱۰۳	زندانی شیان	بایرن
۴۱۱۱	پیغمبر	یوشکین
۴۱۱۲	شاعر	
۴۱۱۳	ای شاعر	
۴۱۱۴	سرود غم	
۴۱۱۴	هوسهای من	
۴۱۱۵	رؤیا	
۴۱۱۶	بیدار و نومید	
۴۱۱۶	شب	
۴۱۱۷	زیبای گرجی	
۴۱۱۷	به زن شاعر	
۴۱۱۹	راه زمستانی	
۴۱۲۰	چشمه فراموشی	
۴۱۲۰	شما و تو	
۴۱۲۳	شاه پریان	گوته
۴۱۲۵	تسلی اشک	
۴۱۲۶	باد شرق	
۴۱۲۷	شادی رنج	
۴۱۲۷	هجرت	
۴۱۲۹	بی پایان	
۴۱۳۰	تقلید	
۴۱۳۰	به حافظ	
۴۱۳۲	حافظ	
۴۱۳۳	اقبال	امرسن

۴۱۳۴	رودورا
۴۱۳۵	تاریخ
۴۱۳۶	حافظ و شکسپیر
۴۱۳۶	سعدی
ادگار یو	
۴۱۴۳	کلاغ
	الیزابت براونینگ
۴۱۴۹	نغمه‌ها
امیلی برانته	
۴۱۵۵	زندان
۴۱۵۹	تنها
۴۱۶۰	سرگردان
۴۱۶۱	بازای
۴۱۶۱	کلام آخرین
راینر ماریا ریلکه	
۴۱۶۳	شب
۴۱۶۴	میوه مرگ
۴۱۶۵	مرگ محبوب
۴۱۶۵	روز خزانگی
۴۱۶۶	مرگ شاعر
۴۱۶۷	غروب درجاده
۴۱۶۷	سفر در ظلمت
۴۱۶۸	فواره قدیمی
لامارتین	
۴۱۷۷	مرگ شاعر
موسه	
۴۱۸۴	شب پائیز
ایسهاکیان	
۴۱۹۷	آخرین بهار سعدی

